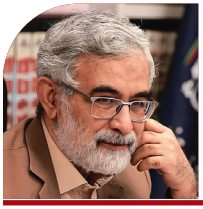
گفت‌وگو

غلامحسین الهام

مصاحبه‌کننده: محمدهادی محمودی



دکتر غلامحسین الهام

دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، عضو اسبق شورای نگهبان و سخنگوی دولت‌های نهم و دهم

قانون اساسی در میدان عمل

قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ مواجهه‌های نظری و عملی

آقای دکتر الهام، خیلی ممنون از وقتی که به ما اختصاص دادید. در این گفت‌وگو می‌خواهیم توجهی جدی‌تر به قانون اساسی داشته باشیم، آن را صرفاً مجموعه‌ای از مواد حقوقی نبینیم، فضای کلی آن را در نظر بگیریم و درباره‌ی چیزی مثل روح قانون اساسی حرف بزنیم. به نظر می‌رسد قانون اساسی می‌تواند چیزی بیش از یک سند حقوقی باشد و روشی داشته باشد حاکم بر اصول حقوقی. شما از بهترین کسانی هستید که شایسته است درباره‌ی قانون اساسی نظر بدهند؛ هم استاد حقوق هستید، هم در قوه‌ی قضاییه بودید، هم در دولت و هم در شورای نگهبان و به هر حال،

مجموعه‌ای از فعالیت‌های ممکن در رابطه با قانون اساسی را تجربه کردید. اولاً به عنوان استاد دانشگاه، به نظر شما چطور باید قانون اساسی را بخوانیم؟

قانون اساسی، همان‌طور که در مقدمه آمده، مستند و مسبوق به رخدادِ انقلاب اسلامی است و تلاش دارد «خواست اساسی» مردم در انقلاب را صورت‌بندی کند؛ خواست اساسی‌ای که در شعارهای دوره‌ی انقلاب به ظهور رسیده است. انگار آن‌چه در قانون اساسی آمده، مثل یک علامت راهنما است نسبت به آن رخداد؛ و انگار تنها کسی که آن رخداد را بفهمد است که می‌تواند این متن را بخواند یا حتی پیشنهادی برای اصلاح آن ارائه بدهد. بعضی این روح را در فصول اول تا پنجم قانون اساسی می‌بینند و بر آن‌اند که باید تفکیکی میان این فصول با فصول بعدی که مربوط به ساختارها و شیوه‌ی کار حکومت است گذاشت. فصول اول تا پنجم نمی‌توانند تغییر کنند، اما فصول بعدی چرا.

سؤال این‌جا است که به عنوان یک متن حقوقی، چطور ممکن است ما دسترسی ضابطه‌مندی به روح قانون اساسی داشته باشیم؟ از بعد از تصویب قانون اساسی، دسترسی ما به روح قانون اساسی. که می‌توان گفت همان رخداد انقلاب است. از طریق خودِ همین قانون اساسی است. ما چگونه می‌توانیم با استناد به روح قانون اساسی، مدعی اصلاح یا تغییری در قانون اساسی باشیم؟

همان‌طور که خودتان به درستی اشاره کردید، قانون اساسی مقدمه‌ای دارد که نگرش کلی خبرگان و مؤسسان را به این سند نشان می‌دهد. در همین جمله‌ی اولی که مقدمه با آن آغاز می‌شود، بعد از آن آیه‌ی شریفه‌ی «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و

انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط» ـ که خود یك هدف‌گذاری کلی برای نظام سیاسی است و این هدف را قیام به قسط تعیین می‌کند (به بیان دیگر گفتمان‌سازی می‌کند و به تعبیری دال اصلی نظام جمهوری اسلامی را معرفی می‌کند) ـ می‌گوید: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می‌باشد». می‌خواهد بگوید این سند برآمده از باورهای درونی و قلبی است، خواستی است که منشأش منشأی باطنی و درونی جامعه‌ی ایرانی و جامعه‌ی اسلامی است و مقداری این قضیه را فراتر از جامعه‌ی ایرانی و اسلامی هم می‌برد، می‌گوید امت اسلامی. این بیانگر نگرش حاکم و غالب بر آن زمان و بر مجلس خبرگان یا مؤسسان قانون اساسی است.

ممکن است این از دید برخی سیاسیون، یك نگاه ایدئولوژیك تفسیر شود و امروز فکر کنند اشکال نظامات سیاسی، رکودشان، توقفشان و عدم انطباقشان با مقتضیات روز به خاطر ایدئولوژیك بودن آن‌ها است. ایدئولوژیك‌بودن عامل ایستایی و جمود و دگمی بودن این نظامات است، چه از نظر فکری و چه از نظر اجرا. لذا گروهی بحث از تغییر می‌کنند تا این نگرش را تغییر بدهند، به‌ویژه که نسبت به دین و تأثیرش در نظام‌سازی اجتماعی و حکومت، دست‌کم لابشرطند، اگر بشرطلا نباشند. خب این لابشرط‌بودن با قانون اساسی انطباق ندارد و این‌ها از ابتدا دنبال تغییر این نگرش کلی هستند. گاهی از رفراندوم صحبت می‌کنند، به این حساب که پایه‌ی مشروعیت نظام سیاسی بر رفراندوم گذاشته شده است تا هر زمان با توجه به تحولات اجتماعی و

تغییرات جمعیتی بتواند تغییر کند. به آن سخن امام رحمه‌الله هم استناد می‌کنند که ایشان از باب جدل با برخی مطرح می‌کردند، اصولی نبود؛ که گیرم سلطنت مشروطه مبتنی بر رأی مردم بوده، حالا مردم نمی‌خواهند دیگر. به استناد همین گفته می‌گویند نسلی این قانون اساسی را خواسته و حالا نسل دیگری است و نمی‌خواهد. خب توجه ندارند که امام آن حرف را قبل از پیروزی انقلاب و در دوازدهم بهمن گفته، در مقام جدل بوده، نظام سلطنتی را پیش‌تر کلاً رد کرده، بار دیگر وارد گفت‌وگوی شکلی شده، که گیرم قانون اساسی با خواست عده‌ای مشروع شده، مربوط به صد سال پیش بوده. نسل جدید با همان مبنای خواست مردم چیز دیگری می‌خواهد و این هم شاهدش، حضور و قیام مردم. می‌خواستند طرف مقابل را با مقبولات خودش اقناع کنند؛ همان‌طور که گفته شده: «الزموهم بما الزموا علیهم انفسهم».

تقدم نظام سیاسی بر نظام حقوقی

اما تغییر یك نظام سیاسی در سطح کلان، یك امر حقوقی محض نیست؛ نظام حقوقی برآمده از نظام سیاسی است. به قول شهید مطهری رحمه‌الله اگر همه‌چیز متغیر باشد، این ناپایداری و بی‌ثباتی است؛ بالأخره متغیرات بر ثابتاتی استوار می‌شوند؛ نمی‌شود همه چیز متغیر باشد، هدف متغیر باشد، راه هم متغیر باشد؛ اُن دیگر راه نیست، رانش است. آن ثابتات در بحث ما نظام سیاسی است. نمی‌شود تغییر نظام سیاسی را ابتدا در حقوق دنبال کرد، آن یك تحول اجتماعی است، انقلاب است.

برخی از طرح رفراندوم، تغییر نظام سیاسی را می‌خواهند؛ این غیر از رفراندومی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده. به‌علاوه این تغییر افق روشنی ندارد، هدف مشخصی ندارد، بنیان‌ها و بنیان‌گذارهای مشخصی ندارد. این خامی است. نمی‌شود پروانه‌ی تخریب نظام سیاسی را صادر کرد. این هرج‌ومرج و آنارشیسم است و راه قانون اساسی هم این نیست.

برخی با تعبیر واقع‌بینی (که من قبول ندارم) یا ناتوانی در عمل به تعهدات، در پی تغییر قانون اساسی‌اند. خب ما در قانون اساسی تعهداتی به ملت داده‌ایم، بر اساس قیام به قسط و آرمان‌های متعالی اسلامی و ایدئال‌های حکومت علوی؛ آمدیم برای مردم حقوقی و برای حکومت تکالیفی وضع کرده‌ایم، الآن احساس می‌کنیم که این حقوق و تکالیف آرمانی است و نمی‌توانیم به آن‌ها عمل کنیم، می‌خواهیم صورت مسئله را پاک کنیم. با این دیدگاه هم اگر وارد تغییر شویم، این تغییرات فراوان خواهد بود. حالا بعضی می‌گویند ما نمی‌خواهیم کلیات قانون اساسی را تغییر دهیم، اما من مطمئن نیستم که این افراد وارد این حوزه‌ها هم نشوند.

تقدم حقوق اساسی بر قانون اساسی

برخی از کلیات قانون اساسی اصولاً قابل تغییر نیست، حقوق اساسی مردم است؛ آن‌طور که در نظام‌های غربی گفته می‌شود «حقوق بشر» است (به تعبیر ما حقوق بشر اسلامی؛ در اصل ایده با حقوق بشر اختلافی نداریم، در مضامین و مصادیق داریم).

حکومت قبل از اختیارات قانونی باید به اصول ثابتی پایبند باشد که حتی با قانون هم نتواند آن‌ها را تغییر دهد. حقوق اساسی، ماقبل قانون است، حتی قانون اساسی. نقش قانون اساسی حمایت از آن‌ها است. انسان ارزش‌ها و حقوقی دارد، خداوند این حقوق را به او اعطا کرده است، ما باید [در قانون اساسی] این حقوق را تضمین کنیم، نه تعیین و تأسیس. خب بر اساس این حقوق، وظایفی برای حکومت وضع کرده‌ایم که فکر می‌کنم الآن اگر وارد تغییر قانون اساسی بشویم، آن‌ها را هم تغییر می‌دهیم. مثلاً ما تعهد کرده‌ایم که تا پایان دوره‌ی متوسطه، آموزش‌وپرورش رایگان برای همه‌ی افراد جامعه تأمین کنیم. الآن به وضعی رسیده‌ایم که مدارس دولتی‌مان رو به کاهش و مدارس غیرانتفاعی‌مان رو به افزایش است. اعتبار آموزش دولتی هم رو به کاهش است؛ تصور عمومی در جامعه این‌طور است.

حکومت قبل از اختیارات قانونی، باید به اصول ثابتی پایبند باشد که حتی با قانون هم نتواند آن‌ها را تغییر دهد، حقوق اساسی ماقبل قانون است، حتی قانون اساسی. نقش قانون اساسی حمایت از آن‌ها است.

خب آموزش‌وپرورش دولتی هزینه هم دارد و دولت از پسش برنمی‌آید، پس آموزش‌وپرورش غیردولتی را تقویت می‌کند؛ همین هم منجر به تبعیض‌هایی در جامعه می‌شود و ارزش‌های انسانی، اخلاقی و معنوی را به‌تدریج به ارزش‌های مادی تحویل می‌برد؛ این‌طور که شما با داشتن پول و امکانات مادی می‌توانید

همه‌چیز را داشته باشید، در حالی که هدف حکومت اسلامی این نبوده است. آیا مطمئنیم این‌ها در کلیات تغییر نخواهد کرد؟

سال ۶۸ آقایان در مجلس بازنگری قانون اساسی به سمت تغییر اصول اقتصادی قانون اساسی رفتند، در حالی که مجوز این کار را از امام رحمه‌الله نگرفته بودند. رسید به رهبری آیة‌الله خامنه‌ای و ایشان جلوی این کار را گرفت. بعضی حتی مسئله‌ی انحلال مجلس را مطرح کردند و رهبری مانع شدند. خب شاید اگر رهبری مانع نمی‌شدند، اصل ۴۴ همان وقت تغییر می‌کرد، نشد و بعداً به سیاست‌های کلی اصل ۴۴ رسید و از طریق تفسیر عوض شد. خب بعضی این اصل قانون اساسی را مانع پیشرفت اقتصادی می‌دانستند و این تفسیر، به نحوی تغییر قانون اساسی بود. البته من نمی‌خواهم راجع به موضوع داوری کنم و این‌ها را جزء ثابتات اصول اسلامی بدانم، هرچند امروز چالش‌های جدی خصوصی‌سازی را در کشور می‌بینیم، ولی این اصول در فضای انقلابیِ حاکم بر قانون اساسی از لوازم عدالت و حقوق اساسی تلقی می‌شد. آیا این اصول تغییر نخواهد کرد؟ حتماً خواهد کرد. با چه الگویی؟ طبعاً به سمت نظام سرمایه‌داری غش خواهند کرد.

گفتید سیاست‌های کلی اصل ۴۴ نحوی بازنگری در قانون اساسی بود، شاید یک تغییر تقریباً نرم.

بله، همین‌طور است. ببینید، قانون‌نویسان قانون اساسی زمان کمی داشتند. تازه پس از آنکه با درایت و هوشمندی امام رحمه‌الله در اعلام نوع حکومت از طریق رفراندوم، معلوم شد قانون‌اساسی‌نویسان باید برای «جمهوری‌اسلامی» قانون اساسی بنویسند و با این جهت‌گیری معلوم شد این قانون‌نویسان چه

کسانی باید باشند، وگرنه بحث از این بود که مجلس مؤسسان از همه‌ی تفکرات، از چپ مارکسیست گرفته تا التقاط اسلامی تا اسلامی فقاهتی و روحانیت تا لیبرالیسم و ملی‌گرایی تا نگرش‌های امت اسلامی، همه‌ی این مجموعه بنشینند و قانون‌اساسی بنویسند؛ که خب تا صد سال دیگر هم به نتیجه نمی‌رسیدند.

پس از رفراندوم و انتخاب «جمهوری‌اسلامی»، مجلس خبرگان، مجلسی هم‌سطح و یك‌دست شده بود. تنوعی از دیدگاه‌های ملی‌مذهبی و اقلیت‌های دینی هم در مجلس خبرگان بود، ولی گفتمان غالب نبودند. با این همه باز هم اختلافاتی وجود داشت که قانون‌گذار را ناچار می‌کرد گاهی با تعابیر کلی، مجمل و مبهم از موضوعی عبور کند تا بتواند قانون را تصویب کند.

مثلاً اگر بخواهیم اصل اقتصادی ۴۴ را تفسیر کنیم، می‌بینیم در آن، اصل بر اقتصاد دولتی است و بعد تعاونی و بعد خصوصی. ذیل قانون هم می‌گوید حد این موارد را قانون معین می‌کند. برای این حد هم مصداق مشخص شده است و عمده‌ی مصادیق تجارت و تولید کلان و زیرساخت‌های اصلی کشور اعم از راه و راه‌آهن و مخابرات و امثال آن را به تصریح دولتی خوانده است. در واقع دیگر چیز زیادی نمی‌ماند. ما در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ با تفسیر ذیل قانون، در مصادیق تصرف کردیم و به هر حال تغییری در قانون اساسی از طریق تفسیر بود.

خب، الآن اگر سراغ قانون اساسی برویم، خود این اصل و اصول دیگری صراحتاً تغییر خواهد کرد؛ اما الگوی این تغییرات و حدود آن‌ها مشخص نیست.

مهم‌تر از همه‌ی این‌ها آزادی‌های عمومی است؛ آزادی‌هایی که در قانون اساسی برای احزاب، گروه‌ها، جمعیت‌ها، انجمن‌ها و اقلیت‌ها پیش‌بینی شده و اصولی که در دادرسی‌ها آمده، اگرچه طبق اصل چهارم مقید به چارچوب شرع شده، فکر می‌کنم با بازنگری قانون اساسی دستخوش تغییراتی خواهد شد.

بنابراین ورود ما به قانون اساسی نمی‌تواند بی‌قید و شرط باشد که در این صورت منجر به بی‌ثباتی خواهد شد و نتیجه‌ی مطلوبی هم نخواهد داشت؛ هرچند این سند از آسمان نازل نشده که اشکالی نداشته باشد.

در خود قانون اساسی راه‌هایی برای بازنگری این قانون پیش‌بینی شده است، اصولی هم ثابت دانسته شده. این اصول مهم‌اند و گفته شده که این اصول را نمی‌توان تغییر داد؛ اما باور من این است که کسانی که از رفراندوم صحبت می‌کنند، می‌خواهند این اصول را تغییر دهند و به درستی با مقاومت روبه‌رو می‌شود. در عین حال، ساختار سیاسی کشور واقعاً پراشکال است. قدرت

در خود قانون اساسی راه‌هایی برای بازنگری این قانون پیش‌بینی شده است، اصولی هم ثابت دانسته شده، این اصول مهم‌اند و گفته شده که این اصول را نمی‌توان تغییر داد؛ اما باور من این است که کسانی که از رفراندوم صحبت می‌کنند می‌خواهند این اصول را تغییر دهند و به درستی با مقاومت روبرو می‌شود. در عین حال، ساختار سیاسی کشور واقعاً پراشکال است.

قوای سه‌گانه، جایگاه دولت در نسبت با قوای مقننه و قضائیه، با چالش‌هایی مواجه است که مجبورمان می‌کند برای حل آن‌ها به دنبال راه‌حل‌های فراقانون اساسی برویم و این خود به مشکلات دیگری منجر می‌شود؛ مثلاً نهادهای جدیدی درست می‌کنیم...

منظورتان این است که اصل ۱۱۰ را فربه می‌کنیم؟

بله، کلاً نظام در رهبری خلاصه می‌شود و هزینه‌های هر تصمیمی در این نقطه متمرکز خواهد شد. این باعث تزلزل نظام می‌شود و مانع نقش‌آفرینی رهبری به عنوان نقطه‌ی نهایی برای برون‌رفت از معضلات می‌شود. رهبری را در اذهان عمومی به یك چالش تبدیل می‌کند، در حالی که پیوند و ثبات و وحدت و پایداری این نظام به رهبری است. هرچه اصل ۱۱۰ را فربه کنیم، هزینه‌هایش هم فربه می‌شود.

ابهام تفکیك قوا در قانون اساسی

در نسبت قوای سه‌گانه با هم، نمی‌دانیم حیطه‌ی دولت تا کجاست و حیطه‌ی مجلس تا کجا. از طرفی گفته‌ایم مجلس می‌تواند در همه‌ی امور قانون‌گذاری کند، در حالی که این اختیارات مطلق در پیش‌نویس وجود نداشت. الآن دیگر نمی‌توان مرزی برای اجرا و تقنین پیدا کرد. ملاك امور اجرایی کجاست؟ گاهی شورای نگهبان اموری را از امور اجرایی می‌داند، اما ملاك امور اجرایی کدام است؟

[به عنوان مثال] مجلس در ساعت رسمی، سیاست خارجی، تجارت و... ورود می‌کند. دولت هر سیاستی اتخاذ کند، مجلس می‌تواند با دو رقم قانون آن را زمین‌گیر کند. در بودجه نیز همین‌طور است. دولت لایحه‌ی بودجه تحویل می‌دهد، اما نمی‌داند چه تحویل می‌گیرد. کلاً برنامه‌های بودجه و نظام مدیریتی دولت می‌تواند در مجلس به هم بریزد. این دولت دیگر در برابر ملت پاسخ‌گو نیست، چون برنامه را برنامه‌ی خودش نمی‌داند.

شورایی به نام سران قوا درست می‌شود و این بدعتی در قانون اساسی است؛ هرچند در زمان امام هم سران سه قوه جلساتی داشتند و ضمن هماهنگی، بازوی سیاست‌گذاری امام تلقی می‌شدند. این‌ها با هم تفاهم‌هایی می‌کنند و تصمیم‌هایی می‌گیرند. مثلاً در مورد بنزین تصمیمی می‌گیرند، اما هیچ‌کس مسئولیت آن را برعهده نمی‌گیرد، حتی رئیس‌جمهور. هزینه‌ی آن می‌ماند بر عهده‌ی رهبری که جایگاه این شورا را تأیید می‌کند و تصمیمش را قانونی می‌داند. اگر این شورا تصمیمی بگیرد، مسئولیتش با چه کسی است؟

نهادهای مختلف موازی شکل گرفته و دارند قانون‌گذاری می‌کنند. حد شورای عالی امنیت ملی کجاست؟ حد شورای فناوری اطلاعات کجاست؟ حد شورای عالی انقلاب فرهنگی کجاست؟ شوراهای اقماری بسیاری به جای خود و مستقل از دولت وجود دارند. یك زمانی خواستند شوراهای وابسته به قوه‌ی مجریه را ادغام کنند، ولی جنجالی علیه آن برپا شد که دولت دارد کشور را به‌هم می‌ریزد و همه به میدان آمدند که چنین نشود. دولت سخن درستی

داشت و می‌گفت قوه‌ی مجریه در کلان همان کسانی هستند که مردم و مجلس (مستقیم و غیرمستقیم) انتخاب کرده‌اند. در هر اتفاقی در قوه‌ی مجریه، ایشان باید پاسخ‌گو باشند. این شوراها باید نظام‌مند و هماهنگ با دولت شوند، اما الآن می‌توانند دست دولت را باز بگذارند یا ببندند. این اشکالات جدی است.

قوه‌ی مقننه هم در بسیاری از امور اجرایی حد روشنی ندارد. مداخلاتی دارد که به‌خاطر آن‌ها پاسخ‌گو نیست. ما نمی‌دانیم نظام‌مان ریاستی است یا پارلمانی و توجیه می‌آوریم که مختلط است؛ نیمه‌ریاستی‌نیمه‌پارلمانی! این جواب‌گو نیست. اگر لازم است مجلس مرکز اقتدار شود، خب بیایید ریاست‌جمهوری را حذف کنید و به نخست‌وزیری تبدیل کنید.

انگار ما مدام به دنبال تجزیه و تضمین قدرت هستیم. در مذاکرات بازنگری قانون اساسی، اولین نکته‌ای که طرح می‌شود این است که ما در لحظه‌ی تدوین قانون اساسی پس از انقلاب، از استبداد می‌ترسیدیم، آمدیم و قدرت را تجزیه کردیم؛ اما اکنون دیگر خطر استبداد ما را تهدید نمی‌کند و می‌توانیم قدرت را دوباره در نقاطی متمرکز کنیم. اما شاید حالا هم که بیش از سی سال از بازنگری قانون اساسی گذشته، هنوز هم به وجه دیگری تجزیه‌ی قدرت و اختلاف میان قوا را می‌خواهیم تا قدرت یک‌جا بلوکه نشود.

همین‌طور است. ما قدرت را به‌شدت تجزیه کردیم و با بدبینی مطلق با رئیس‌جمهور که منتخب مستقیم مردم بود برخورد کردیم؛ گویی که فقط آن‌جا می‌تواند مرکز فساد باشد. در مقابل

با قوه‌ی مقننه بسیار با خوش‌بینی برخورد کردیم. البته قوه‌ی قضاییه اقتضائات دیگری دارد. فکر کردیم که فساد عمدتاً از قوه‌ی مجریه برمی‌آید و قوه‌ی مجریه را به زنجیر کشیدیم، در حالی که همه‌ی مسئولیت‌ها متوجه قوه‌ی مجریه است. بدبینی نسبت به قوه‌ی مجریه در قانون اساسی و در عمل نیز بر سایر نهادها غلبه دارد. در سال ۵۸ که بحث از اختیارات رئیس‌جمهور بود، شاید مرحوم منتظری بود که می‌گفت: «حالا این‌قدر که اختیارات می‌دهید، شاید یك الدنگی رئیس‌جمهور شد». توده‌ای‌ها بعدها گفتند نخستین لقب رئیس‌جمهور شده «الدنگ». یعنی نگاه بسیار بدبینانه بود.

به هر حال، حدود اختیارات قوه‌ی مقننه و مجریه باید روشن شود. قوه‌ی قضاییه هم از نظر اجرایی فراتر از حد قضا رفته است. از نظر قانون اساسی، اعمال قوه‌ی قضاییه از طریق دادگاه‌های دادگستری است. این دادگاه‌ها حقیقتاً در قوه‌ی قضاییه معنا دارند. فراتر از این‌ها، اصل ۱۵۶ چارچوب‌هایی تعیین کرده که زمینه‌ی مداخله‌ی اجرایی و قضایی قوه‌ی قضاییه را فراهم کرده است. برخی فعالیت‌های فراتر از قانون اساسی هم در عمل به وجود آمده است؛ مثلاً برخی از سازمان‌ها را قوه‌ی قضاییه اداره می‌کند، در حالی که شأن قضایی ندارند، مانند سازمان ثبت اسناد و املاك، سازمان زندان‌ها، سازمان پزشکی قانونی و حتی دادسراها.

یك بخش از چالش‌های دولت ـ که صرف نظر از مبانی و سیاسی بودن آن به یك واقعیت حقوقی و سیاسی بدل شده ـ مسئله‌ی حقوق بشر است. در عرصه‌ی بین‌المللی، دولت پاسخ‌گوی

حقوق بشر است، ولی ابزارهای عمده‌ی ناظر بر حقوق بشر در اختیار دولت نیست و در دست قوه‌ی قضاییه‌ای است که کاملاً مستقل است. حلقه‌ی واصل این دو هم که وزارت دادگستری است، کلاً از حیز انتفاع ساقط است.

ضرورت وجود نظریه‌ای برای تعیین حدود تغییر قانون اساسی

ما برای بازنگری قانون اساسی با یك چالش مهم روبه‌رو هستیم و آن هم اینکه حدود و ماهیت این تغییر معلوم نیست و احتمال دارد این بازنگری به انهدام و تلاشی نظام سیاسی منجر شود، در عین حال نیاز به تغییراتی داریم.

شما ما را در یك بن‌بست قرار دادید؛ چگونه می‌توانیم از این بن‌بست خارج شویم؟ ما بالأخره سندی مقدم بر قانون اساسی نداریم جز خودِ رخداد انقلاب اسلامی که شیوه‌ی استناد حقوقی به آن روشن نیست. سندی مانند سند حقوق بشر یا نظریه‌ی حقوقی مدونی نیز نداریم. ما در استناد به آن چیزی که قانون اساسی برای آن و مبتنی بر آن تدوین شده مشکل داریم و دستمان خالی است. از طرفی هم میل به اصلاحات داریم و هم نیاز به آن را احساس می‌کنیم. آیا این چیزی است که صرفاً در تغییر قانون اساسی با آن مواجهیم یا در تفسیر هم همین حکایت است؟

به هر حال بعداز بازنگری قانون اساسی، امکان تغییر در اصل ۱۷۷ پیش‌بینی شده است و ذیل این اصل محدودیت‌هایی هم

وضع شده است.[1] این محدودیت‌ها اجتناب‌ناپذیر است. [این محدودیت‌ها] بخشی از نگرانی‌ها را رفع می‌کند اما نه همه آن‌ها را. محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام (اصل اول)، ابتنای تمام قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی (اصل چهارم)، پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران (اصل دوم)، جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت (اصل پنجم)، اداره‌ی امور کشور با اتکا به آرای عمومی (اصل ششم)، و دین و مذهب رسمی ایران، یعنی اسلام و تشیع، قابل تغییر نیست.

البته مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که اگر هم ما اصل امامت امت و ولایت امر را تغییر ندهیم، با تغییر در اصل ۵۷،

---

۱. . اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می‌گیرد: مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس‌جمهور موارد اصلاح یا تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید:
اعضای شورای نگهبان
رؤسای قوای سه‌گانه
اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام
پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری
ده نفر به انتخاب مقام رهبری
سه نفر از هیأت وزیران
سه نفر از قوه‌ی قضائیه
ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی
سه نفر از دانشگاهیان
شیوه‌ی کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می‌کند.
مصوبات شورا پس از تأیید و امضای مقام رهبری، باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت کنندگان در همه‌پرسی برسد.
رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی «بازنگری در قانون اساسی» لازم نیست.
محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتنای کلیه‌ی قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره‌ی امور کشور با اتکای به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران، تغییرناپذیر است.

ولایت مطلقه دست‌کاری نخواهد شد؟ حدش چه می‌شود؟ در عین حال که نمی‌شود ولایت امر و امامت امت را از قانون اساسی حذف کرد، می‌توان اصل ۵۷ را در زمره‌ی اصول قابل تغییر دانست.

سایر اصول قانون اساسی در کلیات و حقوق ملت هم محل چالش است. آن‌جا که محدودیتی در مورد آزادی اجتماعات، آزادی‌های سیاسی، دادرسی‌های منصفانه و عادلانه و مواردی از این دست وجود دارد، همچنین در اصول اقتصادی و اصول راجع به حقوق ملت، آموزش رایگان و تربیت رایگان. اگرچه بسیاری از آن‌ها صددرصد محقق نشده است، اما نمی‌شود گفت حالا که به‌تمامی نتوانسته‌ایم محققشان کنیم، اصلاً حذفشان کنیم و تعهدات را از دوش نظام کم کنیم؛ این‌گونه دیگر معلوم نیست به کجا می‌رویم.

اگر تغییر ناگزیر باشد

البته اگر بخواهیم تغییر بدهیم، محدود کردن ساختار اجرایی مؤونه‌ی کمتری دارد. می‌شود اختیارات مجلس، دولت و تداخلات آن را اصلاح یا قدری ابهام‌ها را رفع کرد. آن‌چه هم به‌صورت فراقانون اساسی محقق شده را در قانون اساسی شفاف کنند، مانند اتفاقی که در مورد عنوان مجلس رخ داد. در ابتدای انقلاب، بلافاصله گفتند نام مجلس، «مجلس شورای اسلامی» است، در حالی که قانون اساسی گفته بود «مجلس شورای ملی». بعد مجلس یك قانون عادی گذراند که نام مجلس، «مجلس شورای

اسلامی» است. امام به این نکته توجه داشتند و گفتند یکی از وظایف هیأت بازنگری در قانون اساسی، اصلاح عنوان مجلس است. الآن هم مجلس در قوانین عادی اموری را تصویب کرده است که آشکارا خلاف قانون اساسی است. مثلاً اگر رئیس‌جمهور قوانین را امضا نکند، رئیس مجلس آن را ابلاغ می‌کند. مجلس ضرورت وجود امضای رئیس‌جمهور را به‌عنوان رئیس قوه‌ی مجریه از ذیل مصوبات قانونی برداشته و توشیح را کأن‌لم‌یکن کرده است. رئیس‌جمهور چه جایگاهی دارد؟ یعنی حقی که قانون مدنی برای امضای قوانین به او اعطا کرده، از او سلب شده است. موارد دیگری هم از این دست داریم که حتماً نیاز به بازنگری دارد، البته نه به قیمت حذف.

فکر می‌کنم همین تغییر هم به سمت ازهم‌گسیختگی نظام سیاسی می‌رود...

پس به آن دست نزنید. در شیوه‌های عملی و اجرایی به ظواهر قانون اساسی پایبند باشید. رئیس‌جمهور، هر که باشد، بپذیریم رئیس‌جمهور منتخب مستقیم مردم است. اختیارات شورای نگهبان را در حوزه‌ی صلاحیت‌ها تبیین سیاستی کنیم. به هر حال، معیار شورای نگهبان بسیار محدود و بسته شده است. قانون اساسی را به نحوی عملی و اجرایی کنیم که راه مشارکت گسترده و فعال را نبندد و شاکله‌ی جناحی پیدا نکند.

کارهایی در عمل انجام شود که شورای نگهبان و قوه‌ی قضاییه از مداخلات سیاسی به‌کلی برحذر باشند. اول انقلاب ما مسئول

حفظ نظام بودیم؛ الآن هم هر کدام در حوزه‌ی خود مسئول حفظ نظامیم. قوه‌ی قضاییه با عدالت در دادگستری‌اش نظام را حفظ می‌کند. شورای نگهبان هم باید با ضابطه‌های نظارتی‌اش بر قوانین عادی و حفظ حقوق ملت در انتخابات حافظ نظام باشد، دولت هم به نوبه‌ی خودش در اجرا. اگر بخواهیم فراتر از این‌ها عمل کنیم، همه وارد چالش می‌شویم.

به نظرم این‌ها کارهایی است که بهتر است در سیاست عملی مدیریت شود تا کار به چالش‌های تغییر قانون اساسی کشیده شود. اگر به نقطه‌ی وحدتی برای اصلاح رسیدیم، آنگاه برویم قانون اساسی را در محدوده‌ی مشخص اصلاح کنیم، ولی حل مسائل اختلافی را از تغییر قانون اساسی شروع نکنیم.

جایگاه مقدمه‌ی قانون اساسی در تعیین حدود تغییر و تفسیر قانون اساسی

چالش‌هایی که برشمردید در تفسیر قانون اساسی هم هست. فقدان سندی حقوقی که ملاک تغییر قانون اساسی باشد، خود را در تفسیر قانون اساسی هم نشان می‌دهد. الآن نهاد مفسر قانون اساسی بر اساس قانون اساسی، شورای نگهبان است، ولی روشن نیست فرآیند تفسیر قانون اساسی چگونه صورت می‌گیرد.

به‌علاوه نمی‌دانیم مخاطب تفسیر قانون اساسی آیا صرفاً مجلس، دولت، قوه‌ی قضاییه و نهادهای رسمی‌اند، یا مردم هم باید مخاطب تفسیر قانون اساسی باشند؟ یعنی من، به عنوان یک شهروند عادی در جمهوری اسلامی، سال‌ها در این نظام زندگی

کنم، اما اگر از من بپرسند قانون اساسی چیست، تقریباً هیچ‌چیز نمی‌دانم. آیا باید از نهاد مفسر انتظار داشته باشیم که تفسیر قانون اساسی را در اختیار عامه‌ی مردم قرار دهد یا نه؟

بله همین مسئله است. ما جز انقلاب اسلامی و آرمان‌های انقلاب اسلامی که بخشی از آن در مقدمه‌ی قانون اساسی ذکر شده است ...

| این مقدمه که تصویب نشد؟

چرا!

| یعنی برای آن رأی‌گیری شد؟

نه به آن معنا، اما این متن نوشته شد، در جلسه‌ی رسمی مجلس قرائت شد و مخالفتی نداشت. در حکم تصویب است. در جلسه‌ی ۲۴ آبان سال ۵۸، که جلسه‌ی علنی بود و به نظرم میهمان‌های دیگری هم بودند، این مقدمه قرائت شد.

مسائلی در مقدمه‌ی قانون اساسی هست که بعید است اتفاق نظری پیرامون آن‌ها بوده باشد. مثلاً اینکه بروکراسی طاغوتی است و باید کلا برچیده شود. فکر می‌کنم اگر مطرح می‌شد، احتمالا گفت‌وگوهای جالبی پیرامونش شکل می‌گرفت.

در جلسه‌ی علنی درباره‌ی آن گفت‌وگو و رأی‌گیری نشد. در کارگروهی چهارچوب این موارد تنظیم و تدوین شد و سپس در

مجلس قرائت و امضا گردید. سند اولیه‌ی قانون اساسی به امضای همه‌ی خبرگان رسیده است. اما اینکه مانند سایر اصول قابلیت استناد دارد یا نه، بحث دیگری است. به هر حال در نشان دادن رویکردها، اهداف، آرمان‌ها و گاهی فهم برخی امور غامض قانون اساسی، مقدمه کمك اساسی می‌کند و از این جهت یك سند محسوب می‌شود. اما نمی‌توان گفت جزء اصول قانون اساسی است؛ همان‌گونه که در اصول عمل می‌کنیم نمی‌توانیم آن را هم تفسیر کنیم، ولی به هر حال این مقدمه خود یك راهنمایی است.

فقها در تفسیر متن دینی به دنبال کشف اراده شارعند؛ می‌گویند شارع چه خواسته است؟ اما در تفسیر یک متن حقوقی ظاهراً مقید به این ضابطه نیستند. مصلحت موجود، نیازهای امروز، تطبیق آن با اقتضائات و گاهی تطبیق آن با معیارهای شرعی دامنه تفسیر حقوقی را توسعه داده است.

نه‌تنها از مقدمه‌ی قانون اساسی، که از حقوق اساسی بین‌الملل هم نمی‌شود صرف‌نظر کرد. نمی‌توان کلاً حقوق بشر را، به‌عنوان یکی از معیارهایی که برای حکومت وجود دارد، به‌کل تخطئه کرد. می‌توان تحفظ عقیدتی و اسلامی نسبت به آن داشت و این حرف درستی است؛ اما امروز دیگر روزی نیست که بتوان این‌ها را نادیده گرفت و نفی کرد. حتماً این مسئله چالش‌های جهانی دارد و ما هم ناگزیریم با نگرشی اسلامی و به عنوان یك ضرورت حقوقی فراملی به آن ترتیب اثر بدهیم. خیلی نباید به مبانی ورود کرد و تغییرشان

داد؛ قانون اساسی هم آن‌ها را غیرقابل تغییر می‌داند، ولی سایر اصول را می‌توان با تجارب عینی و در اجرا ترمیم کرد.

و اما تفسیر قانون اساسی

همان‌طور که گفتید، همین چالش‌ها در تفسیر هم وجود دارد. تفسیر قانون اساسی جزء قانون اساسی است، یعنی حتماً باید عموم از آن مطلع باشند. برخی مواقع افراد حرفی می‌زنند و سخنشان قابل تأمل است؛ می‌گویند فلان تصمیم حکومتی مانند قانون اساسی است و باید برای آن رفراندم برگزار شود. با این حساب، تفسیر قانون اساسی هم باید به نحوی به رفراندم گذاشته شود. اینکه تفسیر قانون اساسی را بر عهده‌ی شورای نگهبان گذاشته‌اند به این دلیل بوده که ترکیبی از فقها و حقوقدانان را برای فهم غرض قانون اساسی صالح دانسته‌اند. برای تصویب تفسیر هم ضوابط ویژه‌ای قائل شده‌اند و گفته‌اند سه‌چهارم آرا لازم است.

البته معلوم نیست غرض قانون اساسی را بتوان همان نظر صریح کسانی دانست که به قانون اساسی رأی داده‌اند. رأیِ رأی‌دهندگان فی‌الجمله و به کلیت قانون اساسی است، در حالی که قانون اساسی مفصل است و از مواد فراوانی تشکیل شده. همین است که فقها در تفسیر متن دینی به‌دنبال کشف اراده‌ی شارع‌اند و می‌گویند شارع چه خواسته است، اما در تفسیر یك متن حقوقی ظاهراً مقید به این ضابطه نیستند. مصلحت موجود، نیازهای امروز، تطبیق آن با اقتضائات، و گاهی تطبیقش

با معیارهای شرعی، دامنه‌ی تفسیر حقوقی را توسعه داده است.

فقها حتی دیگر در پی این نیستند که اراده‌ی قانون‌گذار در ایراد فلان اصل خاص چه بوده است؛ به نظرشان این موضوع اهمیتی اساسی در تفسیر ندارد که ببینیم ایشان چه خواسته‌اند، بلکه مهم این است که ما امروز از لفظ و ظواهر چه می‌فهمیم. گاهی هم مصلحت‌های غالب در تفسیرشان دخالت می‌کند؛ یعنی تفسیرشان متأثر از نگرش‌های فلسفی . سیاسی و اقتضائات زمان است. تفسیرشان صرفاً رفع مشکل از الفاظ نیست. مثلاً فقها در برخی موارد به‌دنبال الغای خصوصیت هستند و از ضوابط مربوط به تفسیر استفاده می‌کنند؛ تفسیر هم گاهی به اقتضای مصلحتی است بر اساس نیازهای روز جامعه، و متن تبدیل به فرامتن می‌شود.

به مجموع تفاسیر شورای نگهبان که نگاه کنید، خواهید دید که اقتضای شرایط و اینکه چه کسی درخواست تفسیر داشته است، در تفسیر مؤثر بوده است. بعضاً تفاسیر شورای نگهبان خط واحدی را پی نگرفته و تفاوت‌ها و اختلافاتی باهم دارند. یکی از عللش این است که تفسیر قانون اساسی دارای ضابطه شکلی نیست.

علاوه بر این اقتضائات، اصل ۴ قانون اساسی فرصت ویژه‌ای به فقهای شورای نگهبان داده است تا اگر تفسیری را مغایر مبانی شرعی بدانند، آن را طرد کنند؛ یعنی همیشه تفسیر به

آیا اعتبار تفاسیر از زمان تفسیر است یا عطف به ماسبق هم می‌شود؟ شورای نگهبان الغای مصوبات دیوان عدالت اداری را آنجا که مغایر قانون اساسی بوده، مقید به زمان تشخیص می‌داند؛ یعنی از زمان تشخیصِ مغایرت با قانون اساسی ملغی‌الاثر است. ولی آنجا که مغایر شرع بوده، دارای اثر قهقرایی می‌داند. چون کاشف از بی‌اثر بودن آن از زمان تصویب است. به عبارتی شورا بین معیارهای شرعی و قانون اساسی تفاوت قائل است.

این سمت می‌رود که مغایرتی با شرع نداشته باشد. نهایتاً این نکته‌ی مهمی است که میان تفسیر از نظر شرعی و حقوقی در مبانی تفاوت‌هایی وجود دارد و این تفاوت‌ها خود را در عمل نیز نشان می‌دهد.

چگونه خودش را در عمل نشان می‌دهد؟

به مجموع تفاسیر شورای نگهبان که نگاه کنید، خواهید دید که اقتضای شرایط و اینکه چه کسی درخواست تفسیر داشته است، در تفسیر مؤثر بوده است. بعضاً تفاسیر شورای نگهبان خط واحدی را پی نگرفته و تفاوت‌ها و اختلافاتی باهم دارند. یکی از عللش این است که تفسیر قانون اساسی دارای ضابطه‌ی شکلی نیست. مثلاً اینکه چه زمانی باید قانونی را تفسیر کرد؟ اراده و خواست چه شخصی در تفسیر قانون اساسی موضوعیت دارد؟ یا ... . تفسیر تماماً دست شورای نگهبان است و هیچ سند

بالادستی حاکمی بر آن وجود ندارد.

خود شورا هم تلاش نکرده تفسیر را ضابطه‌مند کند؟

تلاش خودِ شورا حجیت ندارد. البته اخیراً این کار را کرده است. قبلاً دست شورا در تفسیر باز بود و هر کس مشکلی داشت از شورا نظر تفسیری می‌خواست. در سال‌های اخیر شورای نگهبان خود را محدود کرده است و می‌گوید تفسیر با درخواست سران قوا، وزرا و اعضای شورای نگهبان انجام می‌شود. خودِ این محل بحث است؛ برای خودش ضابطه گذاشته و خود را مقید کرده است، اما حجیت این ضابطه چیست؟ اعضای شورای نگهبان هر وقت اراده کنند، هر کدام به اقتضا تقاضای تفسیر یك اصل می‌کنند. این مسئله ممکن است در روند مدیریت کشور تأثیر داشته باشد. خودِ اعضا می‌توانند تقاضای تفسیر کنند، بنابراین باب تفسیر را به این شکل باز گذاشته است و این می‌تواند تغییراتی در قانون اساسی ایجاد کند. شاید از نظر صلاحیت، امین‌ترین و قوی‌ترین مرجع باشند، اما این‌ها روزی باید بازنگری شود و حد تفسیر و موارد مربوط به آن تعیین گردد.

شاید لازم است جلسه‌ی تفسیر علنی باشد؛ مثلاً می‌تواند یك مجمع علمی باشد. اعضای شورای نگهبان بیایند در محل مجلس شورا تا افراد دیگر هم بتوانند شرکت کنند و حتی کسانی بدون مداخله در تفسیر، بیایند نظر بدهند. بحث شود که این کسی که تقاضای تفسیر کرده چه کسی بوده و چرا تقاضا داده است. مذاکرات این تفسیر برای افکار عمومی آشکار و علنی

باشد. البته الآن هم این مذاکرات در روزنامه‌ی رسمی منتشر می‌شود، ولی زمان معین و مقیدی ندارد. خودِ شورای نگهبان هم باید به این تفاسیر مقید باشد. آیا بررسی دقیقی شده که شورای نگهبان در اظهار نظرهایی که درباره‌ی قوانین می‌کند، نظریات خودش را دقیق لحاظ می‌کند یا در برخی موارد اغماض می‌کند؟ البته شورا یك تفسیر عملی هم دارد، مانند تفسیری که قضات حین رأی دادن از قوانین دارند. شورای نگهبان با اظهار نظرش در مورد مصوبات مجلس دائماً در حال تفسیر است.

آیا اعتبار تفاسیر از زمان تفسیر است یا عطف به ماسبق هم می‌شود؟ شورای نگهبان الغای مصوبات دیوان عدالت اداری را آن‌جا که مغایر قانون اساسی بوده، مقید به زمان تشخیص می‌داند؛ یعنی از زمان تشخیصِ مغایرت با قانون اساسی ملغی‌الاثر است. ولی آن‌جا که مغایر شرع بوده، دارای اثر قهقرایی می‌داند؛ چون کاشف از بی‌اثر بودن آن از زمان تصویب است. به عبارتی شورا میان معیارهای شرعی و قانون اساسی تفاوت قائل است. گفتم چون در بحث شرعی فقها می‌گویند کار ما کاشفیت دارد و ما دنبال جعل نیستیم؛ دنبال ایجاد یك نهاد جدید نیستیم، بلکه با اجتهاد خودمان اراده‌ی شارع را کشف می‌کنیم.

وقتی تقاضای تفسیر اصلی در شورای نگهبان طرح می‌شود، آیا در جلسه‌ی شورای نگهبان یادی می‌شود از اینکه در مجلس خبرگان قانون اساسی چه گفت‌گوهایی بوده که به این اصل انجامیده؟

ممکن است بشود، ولی لزوماً نه.

در مورد این بحث می‌شود که چه چیزی مصلحت است و چه چیزی مناسب ماست؟

گفته نمی‌شود، اما اثر عملیش را دارد. گاهی کشور را با بن‌بست مواجه می‌کند. مثلاً یك‌بار تفسیر کردند که اگر برخی از اعضای شورای نگهبان ـ ولو اقلیت یك یا دو نفر ـ وجود نداشته باشند، شورا رسمیت ندارد؛ تصمیم جنجالی سال ۸۰ بود بر سر تحلیف آقای خاتمی. خب در تحلیف آقای روحانی به این ملاك عمل نشد. بالأخره در تفسیر گفته بودند همه باید در مجلس باشند، ولی خب نبودند و در عین حال رسمیت آن را قبول کردند.

یا یك بار یادَم است که تفسیر کردند رئیس‌جمهور می‌تواند برای سه ماه سرپرست تعیین کند. اگر سه ماه تمام شد تکلیف چیست؟ گفتند بیش از یك‌بار از قانون اساسی برداشت نمی‌شود. خب حالا اگر رئیس‌جمهور در سه ماه، سه‌بار وزیر تعیین کرد و سه‌بار هم رأی نیاورد یا اصلاً در سه ماه رأی نیاورد، تکلیف چه می‌شود؟ گفتید رئیس‌جمهور پس از سه ماه نمی‌تواند سرپرست تعیین کند، وزیر هم ندارد، وزارت‌خانه پا در هواست. یعنی برخی تفاسیری که کشور را به بن‌بست می‌کشاند دنبال نمی‌کنند.

یك بار تفسیر کردند که مصونیت نمایندگان مجلس در حدّی است که مرتکب جرم نشوند؛ در حالی که هیچ‌کس راجع به جرم مصونیت ندارد! خب اصلاً مصونیت در مقابل جرم است. آدمی

که جرم نمی‌کند، اصلاً چرا تعقیب شود؟ حالا یا تهمتی است یا افترائی یا به هر حال اقدامی که قابلیت تعقیب دارد، ولی می‌گوید در جایگاه نمایندگی قابل تعقیب نیست. بعد قانونی گذراندند که اساساً در مورد نمایندگان مجلس، حتی قوه‌ی قضاییه هم حق ورود ندارد و باید بیایند و کمیسیون خاص نظارت بر رفتار نمایندگان تشکیل دهند و بگویند این مشمول مصونیت اصل ۸۶ هست یا نه؛ یعنی فراتر از قوه‌ی قضاییه، خودِ نمایندگان مداخله کنند. این تفسیر و این هم تأیید!

به هر حال از این اشکالات هست. شورای نگهبان در تفسیر غالباً به سمت حفظ قانون اساسی رفته است و دست تفسیر را هم همه‌جا باز نگذاشته. اما این اختیار را به یك کمیته‌ی دوازده نفره با سه‌چهارم آرا دادن، بدون اینکه ضابطه‌های بالادستی و بدون ضرورت انتشار و علنی بودن این گفت‌وگوها روشن باشد، می‌تواند به هر حال یك گفتمان را بر تفسیر غالب و حاکم کند و تحت تأثیر قرار دهد.